Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Critiques of the Distinction Between Public and Private Actions in Iranian Criminal Procedure

1. Somayeh Babaei: PhD Candidate, Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran
2. Mazaher Khajevand*: Department of Criminal Law and Criminology, Nos.C., Islamic Azad University, Noshahr, Iran. Email: mazaher.khajvand@iau.ir (Corresponding Author)
3. Asghar Abbasi: Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran
4. Ali Ghorbani: Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

ABSTRACT

The distinction between public and private actions in Iranian criminal procedure, as one of the fundamental institutions of criminal adjudication, is designed to establish a balance between the preservation of public order and the protection of victims' rights. Under this model, the prosecution of an offense, insofar as it constitutes an infringement upon public order, is entrusted to the public prosecutor, whereas the pursuit of compensation for damages arising from the offense is assigned to the victim. Nevertheless, an examination of the provisions of the Iranian Code of Criminal Procedure and judicial practice demonstrates that, in practice, this distinction is affected by serious shortcomings and has failed to produce a balanced system of criminal justice. Employing a critical-analytical approach and drawing on Iranian criminal law doctrine, the present study examines the criticisms directed at the distinction between public and private actions from theoretical, structural, practical, and normative perspectives. The findings indicate that, from a theoretical perspective, this distinction is founded upon an unrealistic dualistic conception of the nature of crime, whereas crime is a multidimensional phenomenon that simultaneously affects both public and private interests. This assumption has contributed to the predominance of a state-centered approach and the marginalization of the victim. From a structural perspective, ambiguity regarding the boundary between the two types of action, particularly in offenses involving both public and private dimensions, has resulted in an overlap between the roles of the public prosecutor and the private complainant, as well as a concentration of authority within the prosecution service. This, in turn, creates an institutional imbalance to the detriment of the victim. At the practical level, prolonged proceedings, parallel criminal and civil proceedings, the prioritization of punishment enforcement over compensation for harm, and restrictions on the victim's effective participation are among the resulting consequences. Finally, from a normative perspective, this structure, by reinforcing a punishment-oriented approach and weakening restorative justice, has created a gap between formal justice and the form of justice expected by the victim. It is therefore concluded that reconsideration of the existing distinction and a transition toward an integrated, victim-centered, and participatory model are necessary.

Keywords: *public action, private action, Iranian criminal procedure, victim, criminal justice, restorative justice, distinction between actions.*

How to cite: Babaei, S., Khajevand, M., Abbasi, A., & Ghorbani, A. (2025). Critiques of the Distinction Between Public and Private Actions in Iranian Criminal Procedure. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *7*(3), 419-437.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2025
Revise Date: 29 October 2025
Accept Date: 05 November 2025
Publish Date: 22 November 2025

پژوهش‌های تطبیقی فقه،
حقوق و سیاست

نقدهای وارده به تفکیک دعاوی خصوص و عمومی در آیین دادرسی کیفری ایران

۱. سمیه بابائی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری وجرم شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
۲. مظاهر خواجوند*: گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد نوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، نوشهر، ایران.
پست الکترونیک: mazaher.khajvand@iau.ir (نویسنده مسئول)
۳. اصغر عباسی: اصغر عباسی، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
۴. علی قربانی: گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

چکیده

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، به‌عنوان یکی از نهادهای اساسی دادرسی، با هدف ایجاد تعادل میان حفظ نظم عمومی و حمایت از حقوق بزه‌دیده طراحی شده است. بر اساس این الگو، تعقیب جرم به‌مثابه تعرض به نظم عمومی در اختیار دادستان قرار گرفته و مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم به بزه‌دیده واگذار شده است. بااین‌حال، بررسی مقررات قانون آیین دادرسی کیفری و رویه محاکم نشان می‌دهد این تفکیک در عمل با کاستی‌های جدی مواجه بوده و به عدالت کیفری متوازن منجر نشده است. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی انتقادی و با اتکا به دکترین حقوق کیفری ایران، نقدهای وارد بر تفکیک دعوای عمومی و خصوصی را از منظر نظری، ساختاری، اجرایی و هنجاری بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد این تفکیک از حیث نظری مبتنی بر دوگانه‌انگاری غیرواقعی ماهیت جرم است؛ در حالی‌که جرم پدیده‌ای چندبعدی است که هم‌زمان منافع عمومی و خصوصی را متأثر می‌کند. این پیش‌فرض به غلبه رویکرد دولت‌محور و حاشیه‌نشینی بزه‌دیده انجامیده است. از منظر ساختاری، ابهام در مرز دو دعوا، به‌ویژه در جرایم دووجهی، موجب تداخل نقش دادستان و شاکی خصوصی و تمرکز اختیارات در دادستانی شده است؛ امری که به عدم توازن نهادی به زیان بزه‌دیده می‌انجامد. در سطح اجرایی نیز، اطاله دادرسی، موازی‌کاری کیفری و حقوقی، تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت و محدودیت مشارکت مؤثر بزه‌دیده از پیامدهاست. نهایتاً، از منظر هنجاری، این ساختار با تقویت مجازات‌محوری و تضعیف عدالت ترمیمی، فاصله‌ای میان عدالت رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیده ایجاد کرده است. نتیجه آن‌که بازاندیشی در تفکیک موجود و حرکت به‌سوی الگویی تلفیقی، بزه‌دیده‌محور و مشارکتی ضروری است.

واژگان کلیدی: *دعوای عمومی، دعوای خصوصی، آیین دادرسی کیفری ایران، بزه‌دیده، عدالت کیفری، عدالت ترمیمی، تفکیک دعاوی.*

نحوه استناددهی: بابائی، سمیه.، خواجوند، مظاهر.، عباسی، اصغر.، و قربانی، علی. (۱۴۰۴). نقدهای وارده به تفکیک دعاوی خصوص و عمومی در آیین دادرسی کیفری ایران. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، *۷*(۳)، ۴۳۷-۴۱۹.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۷ آبان ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۴ آبان ۱۴۰۴
تاریخ چاپ: ۱ آذر ۱۴۰۴

مقدمه

نظام دادرسی کیفری به‌عنوان سازوکار رسمی واکنش جامعه به پدیده جرم، همواره در نقطه تلاقی دو منطق بنیادین قرار دارد: از یک‌سو، حفظ نظم عمومی و اعمال اقتدار کیفری دولت و از سوی دیگر، حمایت از حقوق و منافع بزه‌دیده. نحوه تنظیم این رابطه، نقش تعیین‌کننده‌ای در کارآمدی، مشروعیت و عدالت‌محوری نظام کیفری دارد. یکی از ابزارهای اصلی قانون‌گذار برای مدیریت این تعارض، تفکیک دعوای عمومی از دعوای خصوصی در فرآیند کیفری است؛ تفکیکی که به‌طور سنتی بر تمایز میان منفعت عمومی و منفعت خصوصی استوار شده است. در حقوق کیفری ایران، قانون آیین دادرسی کیفری با شناسایی دعوای عمومی و دعوای خصوصی، کوشیده است چارچوبی برای تحقق هم‌زمان مصلحت عمومی و حقوق بزه‌دیده فراهم آورد. مطابق این رویکرد، تعقیب جرم به‌عنوان تعرض به نظم عمومی در اختیار دادستان قرار گرفته و مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم به بزه‌دیده واگذار شده است. بااین‌حال، بررسی دقیق مقررات قانونی و رویه قضایی نشان می‌دهد که این تفکیک، بیش از آنکه مبتنی بر یک نظریه منسجم از عدالت کیفری باشد، بازتاب‌دهنده رویکردی دولت‌محور و اقتدارگرایانه به جرم و پاسخ کیفری است؛ رویکردی که در آن دعوای عمومی از جایگاهی برتر و مسلط برخوردار شده و دعوای خصوصی غالباً در موقعیتی حاشیه‌ای قرار گرفته است. چالش اصلی آن است که جرم، در واقعیت اجتماعی و حقوقی، پدیده‌ای تک‌بعدی نیست تا بتوان آن را به‌سادگی به دو حوزه مستقل عمومی و خصوصی تفکیک کرد. اغلب جرایم، به‌طور هم‌زمان واجد آثار عمومی و خصوصی‌اند و هرگونه تفکیک صلب و سلسله‌مراتبی، ناگزیر با تنش‌های نظری و عملی مواجه می‌شود. در نظام آیین دادرسی کیفری ایران، این تنش‌ها در قالب ابهام در حدود و آثار دعوای عمومی و خصوصی، تداخل نقش دادستان و شاکی خصوصی، محدودیت مشارکت بزه‌دیده در تصمیمات کلیدی تعقیب و رسیدگی، و ناهمگونی رویه‌های قضایی نمود یافته است. به‌ویژه در نهادهایی چون جرایم قابل گذشت، گذشت شاکی، توقف و تعلیق تعقیب و تفکیک رسیدگی کیفری و حقوقی، فقدان یک منطق منسجم تقنینی به‌وضوح قابل مشاهده است. افزون بر این، پیامدهای عملی تفکیک موجود نیز محل تردید جدی است. اطاله دادرسی، بوروکراسی مضاعف، فرسایش موقعیت بزه‌دیده، تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت و کاهش نقش عدالت ترمیمی، از جمله نتایجی هستند که نشان می‌دهند تفکیک فعلی نه‌تنها به تحقق عدالت کیفری متوازن منجر نشده، بلکه در مواردی خود به مانعی در مسیر دسترسی مؤثر به عدالت تبدیل شده است. این وضعیت، فاصله‌ای معنادار میان «عدالت رسمی» و «عدالت مورد انتظار بزه‌دیده» ایجاد کرده و اعتماد به کارآمدی نظام دادرسی کیفری را با چالش مواجه ساخته است. بر این اساس، مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی انتقادی می‌کوشد به بررسی نقدهای وارده بر تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران بپردازد و نشان دهد که کاستی‌های تقنینی و اجرایی این تفکیک، چگونه به تضعیف اهداف عدالت کیفری، شکل‌گیری رویه‌های متعارض و حاشیه‌نشینی حقوق بزه‌دیده انجامیده است. هدف نهایی این پژوهش، فراهم ساختن زمینه‌ای نظری برای بازاندیشی در رابطه میان دو دعوا و حرکت به‌سوی الگویی متوازن‌تر، مشارکتی‌تر و کارآمدتر از عدالت کیفری است.

۱. چارچوب مفهومی تفکیک دعاوی

دعوای عمومی در نظام حقوقی ایران، تجلی حق جامعه در تعقیب و مجازات رفتارهایی است که به نظم عمومی، امنیت اجتماعی و ارزش‌های اساسی مورد حمایت قانون کیفری لطمه وارد می‌کنند. بر این اساس، جرم نه صرفاً به‌عنوان تعرض به فرد زیان‌دیده، بلکه به‌مثابه نقض یک هنجار عمومی و تهدیدی علیه مصالح جمعی تلقی می‌شود. حق اقامه دعوای عمومی، به نمایندگی از جامعه، در اختیار دولت قرار گرفته و دادستان به‌عنوان مدعی‌العموم عهده‌دار اعمال این حق است.

قانون آیین دادرسی کیفری ایران، بدون ارائه تعریف صریح، دعوای عمومی را از طریق آثار و کارکرد آن شناسایی کرده است. مطابق ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری، «تعقیب متهم و اقامه دعوای عمومی به عهده دادستان است» که این امر نشان‌دهنده انحصار نهادی تعقیب جرم در اختیار مقام عمومی است. در ادبیات حقوقی، دعوای عمومی به‌عنوان «حق جامعه برای واکنش کیفری نسبت به جرم» تعریف شده است؛ حقی که ماهیتی غیرقابل اسقاط داشته و اصولاً مستقل از اراده بزه‌دیده اعمال می‌شود (Ashouri, 2019). مبنای نظری دعوای عمومی، نظم عمومی و اقتدار حاکمیت است. از این منظر، جرم عملی است که تعادل اجتماعی را برهم می‌زند و دولت مکلف است، فارغ از خواست اشخاص خصوصی، به آن واکنش نشان دهد. همین مبنا سبب شده است که در جرایم غیرقابل گذشت، اراده بزه‌دیده هیچ نقشی در آغاز، ادامه یا توقف تعقیب نداشته باشد و بزه‌دیده صرفاً در مقام «اطلاع‌دهنده» یا «شاهد» ظاهر شود (Khaleghi, 2021). بااین‌حال، تمرکز کامل دعوای عمومی در اختیار دادستان، به‌ویژه در نظام دادرسی کیفری ایران که ساختاری اقتدارمحور دارد، زمینه‌ساز غلبه منطق دولتی بر سایر ابعاد عدالت کیفری شده است؛ امری که در بخش‌های بعدی مقاله، مورد نقد قرار خواهد گرفت.

دعوای خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، ناظر بر حق شخص بزه‌دیده برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم است. این دعوا، برخلاف دعوای عمومی، ریشه در منفعت شخصی دارد و هدف اصلی آن، جبران خسارت مادی و معنوی وارده به بزه‌دیده است. ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، با شناسایی صریح این حق، مقرر می‌دارد که شاکی می‌تواند ضرر و زیان ناشی از جرم را مطالبه کند. در دکترین حقوقی، دعوای خصوصی به‌عنوان «امتداد مسئولیت مدنی ناشی از فعل مجرمانه» تلقی می‌شود که در چارچوب دادرسی کیفری قابل طرح است (Goldouzian, 2018). بدین معنا که دعوای خصوصی از حیث ماهیت، حقوقی است، اما به لحاظ شکلی و به‌منظور تسهیل دسترسی بزه‌دیده به عدالت، در کنار دعوای عمومی و در فرآیند کیفری رسیدگی می‌شود.

جایگاه شاکی خصوصی در فرآیند کیفری، هرچند در قانون به رسمیت شناخته شده، اما محدود و وابسته به ساختار دعوای عمومی است. شاکی خصوصی فاقد اختیار مستقل در مدیریت فرآیند دادرسی بوده و تصمیمات اساسی نظیر تعقیب، توقف یا منع تعقیب، اصولاً در اختیار دادستان قرار دارد. حتی در مواردی که دعوای خصوصی به‌طور مستقل قابل طرح است، تقدم عملی دعوای عمومی باعث می‌شود که مطالبه خسارت بزه‌دیده در حاشیه فرآیند کیفری قرار گیرد (Ardabili, 2021). این وضعیت نشان می‌دهد که دعوای خصوصی در نظام فعلی، بیش از آنکه عنصری هم‌سنگ دعوای عمومی باشد، نقشی تبعی و وابسته ایفا می‌کند؛ موضوعی که یکی از محورهای اصلی نقد تفکیک دعاوی در آیین دادرسی کیفری ایران به شمار می‌رود.

معیار اصلی تفکیک دعوای عمومی از دعوای خصوصی در حقوق ایران، نوع منفعت مورد حمایت است. بر این اساس، هرگاه رفتار مجرمانه متضمن تعرض به منفعت عمومی و نظم اجتماعی باشد، دعوای عمومی شکل می‌گیرد و هرگاه ضرر و زیان شخصی به فرد معین وارد شود، دعوای خصوصی مطرح می‌شود. این معیار، به‌طور ضمنی از مفاد مواد ۱۰ تا ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری استنباط می‌شود.

بااین‌حال، این معیار در عمل با ابهام‌های جدی مواجه است. نخست آنکه اغلب جرایم، واجد هر دو جنبه عمومی و خصوصی به‌طور هم‌زمان هستند و تفکیک آن‌ها بر اساس یک معیار دوگانه، با واقعیت اجتماعی جرم هم‌خوانی ندارد. دوم آنکه قانون‌گذار، حدود و آثار دقیق این تفکیک را به‌روشنی تبیین نکرده و همین امر موجب تداخل کارکردها و تعارض رویه‌های قضایی شده است (Khaleghi, 2021).

فقدان معیار شفاف و منسجم، سبب شده است که دعوای عمومی عملاً در موقعیتی برتر قرار گیرد و دعوای خصوصی، حتی در جرایم قابل گذشت، تحت سیطره تصمیمات مقام تعقیب باقی بماند. این وضعیت، نه‌تنها اصل حمایت مؤثر از بزه‌دیده را تضعیف می‌کند، بلکه نشان‌دهنده

ناکارآمدی تفکیک موجود در تحقق عدالت کیفری متوازن است؛ مسئله‌ای که مبنای ورود به نقدهای نظری، ساختاری و اجرایی در بخش‌های بعدی مقاله خواهد بود.

۲. نقدهای نظری تفکیک دعوای عمومی و خصوصی

نقد دوگانه‌انگاری ماهیت جرم

تفکیک دعوای عمومی از دعوای خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، مبتنی بر یک پیش‌فرض نظری مهم است و آن، دوگانه‌انگاری ماهیت جرم است؛ به این معنا که جرم یا تعرض به نظم عمومی تلقی می‌شود یا ایراد ضرر به شخص معین. این پیش‌فرض، اگرچه از حیث آموزشی و تقنینی ساده‌ساز است، اما با واقعیت اجتماعی و حقوقی جرم سازگاری کامل ندارد. در تحلیل ماهوی، جرم غالباً پدیده‌ای چندبعدی است که به‌طور هم‌زمان منافع عمومی و خصوصی را متأثر می‌سازد. حتی کلاسیک‌ترین جرایم علیه اشخاص، مانند ضرب و جرح یا توهین، علاوه بر لطمه به حق فردی بزه‌دیده، امنیت روانی و احساس نظم در جامعه را نیز مخدوش می‌کنند. به همین ترتیب، جرایم مالی نظیر کلاهبرداری یا خیانت در امانت، صرفاً به دارایی یک فرد آسیب نمی‌زنند، بلکه اعتماد عمومی به روابط اقتصادی را نیز تضعیف می‌کنند (Ashouri, 2019).

با این وصف، تفکیک صلب دعوای عمومی و خصوصی، مبتنی بر فرض «امکان تفکیک کامل منافع» است؛ فرضی که در عمل کمتر مصداق دارد. بسیاری از نویسندگان حقوق کیفری ایران تصریح کرده‌اند که جنبه عمومی و خصوصی جرم، نه در تقابل، بلکه در هم‌پوشانی با یکدیگر قرار دارند (Goldouzian, 2018). بنابراین، هرگونه مدل دادرسی که یکی از این دو جنبه را بر دیگری ترجیح مطلق دهد، ناگزیر بخشی از واقعیت جرم را نادیده می‌گیرد.

پیامد نظری این دوگانه‌انگاری آن است که قانون‌گذار ناچار می‌شود قواعدی مصنوعی وضع کند؛ مانند تمایز میان جرایم قابل گذشت و غیرقابل گذشت. در حالی که در بسیاری از موارد، شدت لطمه به نظم عمومی یا عمق آسیب بزه‌دیده، لزوماً با این تقسیم‌بندی هم‌خوانی ندارد. به‌عنوان مثال، برخی جرایم قابل گذشت ممکن است آثار اجتماعی گسترده‌تری از برخی جرایم غیرقابل گذشت داشته باشند، اما به دلیل قالب‌بندی دوگانه، نقش بزه‌دیده یا جامعه به‌طور غیرواقعی محدود یا گسترده می‌شود (Khaleghi, 2021). از منظر نظری، این اشکال نشان می‌دهد که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، نه بازتاب ماهیت واقعی جرم، بلکه بیشتر محصول ضرورت‌های تاریخی و ساختاری دولت مدرن در انحصار پاسخ کیفری است. همین نکته، زمینه‌ساز نقد دوم یعنی غلبه رویکرد دولت‌محور در عدالت کیفری می‌شود.

غلبه رویکرد دولت‌محور در تفکیک دعاوی

دومین نقد بنیادین بر تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، غلبه آشکار رویکرد دولت‌محور در نظریه و عمل عدالت کیفری رسمی است. در این رویکرد، جرم پیش از آن‌که آسیبی به بزه‌دیده تلقی شود، تعرض به اقتدار حاکمیت و نظم عمومی محسوب می‌شود و به همین دلیل، دولت خود را ذی‌نفع اصلی دعوا می‌داند.

در نظام آیین دادرسی کیفری ایران، این رویکرد به‌وضوح در جایگاه برتر دعوای عمومی متجلی است. دادستان به‌عنوان نماینده جامعه، اختیار انحصاری تعقیب را در اختیار دارد و تصمیمات کلیدی دادرسی، از آغاز تعقیب تا توقف یا ادامه آن، عمدتاً خارج از اراده بزه‌دیده اتخاذ می‌شود. حتی در مواردی که بزه‌دیده نقش فعالی در آغاز فرآیند دارد (مانند جرایم قابل گذشت)، این نقش بیشتر محرک اولیه است و نه بازیگر مؤثر در مدیریت دعوا (Ashouri, 2019).

غلبه این منطق دولت‌محور، موجب حاشیه‌نشینی بزه‌دیده در نظریه عدالت کیفری رسمی شده است. بزه‌دیده، علی‌رغم آن‌که بیشترین آسیب را از جرم متحمل شده، در فرآیند کیفری اغلب به جایگاه شاهد یا مطالبه‌گر تبعی خسارت تقلیل می‌یابد. نقش او در تعیین نوع واکنش کیفری، میزان مجازات یا حتی ضرورت ادامه تعقیب، بسیار محدود است (Ardabili, 2021). این وضعیت با تحولات نظری معاصر در عدالت کیفری هم‌خوانی ندارد. نظریه‌های نوین، بر مشارکت فعال بزه‌دیده، ترمیم خسارت و بازسازی روابط اجتماعی تأکید دارند. در مقابل، تفکیک موجود در حقوق ایران، همچنان بر الگوی کلاسیک «دولت در برابر متهم» استوار است و بزه‌دیده را در بهترین حالت، ذی‌نفع فرعی تلقی می‌کند (Khaleghi, 2021).

نتیجه نظری این رویکرد آن است که عدالت کیفری به فرآیندی رسمی، سلسله‌مراتبی و اقتدارمحور تبدیل می‌شود؛ فرآیندی که بیش از آن‌که معطوف به ترمیم آسیب باشد، در پی اعمال اقتدار و حفظ نظم انتزاعی است. چنین عدالتی، اگرچه ممکن است از منظر حاکمیت کارآمد تلقی شود، اما لزوماً با ادراک بزه‌دیده از عدالت هم‌راستا نیست و همین شکاف، مشروعیت اجتماعی نظام کیفری را با چالش مواجه می‌سازد. در مجموع، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، از حیث نظری با دو ایراد اساسی مواجه است: نخست، اتکای آن بر دوگانه‌انگاری غیرواقعی ماهیت جرم؛ و دوم، غلبه رویکرد دولت‌محور که به حاشیه‌نشینی بزه‌دیده منجر شده است. این کاستی‌های نظری، زمینه‌ساز مشکلات ساختاری و اجرایی متعددی هستند که در بخش‌های بعدی مقاله مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۳. نقدهای ساختاری و نهادی

این دسته از نقدها ناظر به چگونگی طراحی نهادی و سازمانی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری است. تمرکز اصلی این نقدها بر این است که ساختار موجود، به‌جای ایجاد هماهنگی میان نقش دادستان و بزه‌دیده، به ابهام، تداخل صلاحیت‌ها و عدم توازن نهادی انجامیده و کارآمدی دادرسی کیفری را کاهش داده است.

ابهام در مرز دو دعوا

ابهام در مرز دعوای عمومی و خصوصی به این معناست که قانون‌گذار معیار روشن و دقیقی برای تفکیک کارکرد، قلمرو و آثار هر یک از این دو دعوا ارائه نکرده است. این ابهام موجب شده در بسیاری از مراحل دادرسی، از تعقیب تا صدور و اجرای حکم، تشخیص حدود اختیارات دادستان و حقوق شاکی خصوصی با تردید همراه باشد و وحدت رویه مشخصی در عمل شکل نگیرد.

تداخل دعوای عمومی و خصوصی در جرایم دووجهی

یکی از مهم‌ترین ایرادات ساختاری تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، ابهام در مرز واقعی این دو دعوا است. اگرچه قانون‌گذار در مواد ۱۰ تا ۱۴ ق.آ.د.ک تلاش کرده است با تمسک به معیار «منفعت مورد حمایت»، تفکیکی روشن ارائه دهد، اما در عمل، این معیار پاسخ‌گوی پیچیدگی ماهیت بسیاری از جرایم نیست (Niazpour, 2024). در بخش قابل توجهی از جرایم، به‌ویژه جرایم علیه اشخاص و اموال، تفکیک میان منفعت عمومی و خصوصی با دشواری جدی مواجه است. این دسته از جرایم، واجد ماهیتی دووجهی هستند؛ به‌گونه‌ای که هم نظم عمومی را مختل می‌کنند و هم به حق یا منفعت خصوصی بزه‌دیده لطمه می‌زنند. بااین‌حال، قانون‌گذار ناگزیر این جرایم را در یکی از دو قالب «قابل گذشت» یا «غیرقابل گذشت» قرار داده و آثار آیینی کاملاً متفاوتی بر آن مترتب ساخته است (Mirmohammad Sadeghi, 2017). این قالب‌بندی صلب، موجب شکل‌گیری وضعیتی می‌شود که در آن واقعیت جرم با ساختار دادرسی هم‌خوانی ندارد. برای نمونه، در برخی جرایم قابل گذشت، آثار اجتماعی و تکرارپذیری رفتار مجرمانه ممکن است به‌مراتب شدیدتر

از برخی جرایم غیرقابل گذشت باشد، اما به دلیل وابستگی تعقیب به شکایت بزه‌دیده، واکنش کیفری به‌طور کامل معلق بر اراده فردی می‌شود (Bagherinejad, 2015). از منظر ساختاری، این وضعیت نشان می‌دهد که تفکیک موجود، بیش از آن‌که مبتنی بر تحلیل دقیق جرم باشد، حاصل تقسیم‌بندی تقنینی ساده‌ساز است؛ تقسیم‌بندی‌ای که در عمل به تداخل کارکردی دو دعوا و سردرگمی در اعمال قواعد آیینی منجر شده است.

تعارض نقش دادستان و شاکی خصوصی

ابهام در مرز دعوای عمومی و خصوصی، مستقیماً به تعارض نقش دادستان و شاکی خصوصی در فرآیند کیفری می‌انجامد. قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان را متولی انحصاری دعوای عمومی معرفی می‌کند و در مقابل، شاکی خصوصی را صرفاً ذی‌حق در مطالبه خسارت و در مواردی محدود، آغاز تعقیب می‌داند (مواد ۱۰ و ۱۱ ق.آ.د.ک). این در حالی است که در عمل، شاکی خصوصی غالباً خواسته‌هایی فراتر از جبران خسارت دارد؛ از جمله تعیین سرنوشت تعقیب، نوع واکنش کیفری و حتی نحوه اجرای حکم. با وجود این، ساختار دادرسی کیفری ایران، ابزار مؤثری برای تحقق این خواسته‌ها در اختیار بزه‌دیده قرار نمی‌دهد و او را در موقعیتی وابسته و حاشیه‌ای قرار می‌دهد (Khaleghi, 2021).

تعارض زمانی تشدید می‌شود که منافع دادستان در حفظ نظم عمومی، با خواست بزه‌دیده در خاتمه سریع دعوا یا ترمیم خسارت در تعارض قرار گیرد. در چنین وضعیتی، قانون‌گذار بدون ارائه معیار شفاف، اولویت را به تشخیص دادستان می‌دهد و نقش شاکی را به اعتراض‌های محدود و پسینی تقلیل می‌دهد (Tahmasebi, 2023). این تعارض ساختاری، نشان‌دهنده عدم توازن نهادی میان دو بازیگر اصلی دعوای کیفری است و بستر بروز نقد دوم را فراهم می‌کند.

عدم توازن نهادی

تمرکز اختیارات تصمیم‌گیری در دست دادستان

دومین نقد ساختاری اساسی، تمرکز گسترده اختیارات تصمیم‌گیری در نهاد دادستانی است. در نظام آیین دادرسی کیفری ایران، تصمیماتی نظیر آغاز تعقیب، تعلیق تعقیب، صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب و حتی تعیین مسیر کلی پرونده، عمدتاً در اختیار دادستان قرار دارد (مواد ۶۴، ۸۱، ۲۶۵ و ۲۷۶ ق.آ.د.ک). این تمرکز، اگرچه با هدف حفظ منافع عمومی و جلوگیری از سوءاستفاده‌های شخصی توجیه می‌شود، اما در عمل به عدم توازن نهادی به زیان بزه‌دیده منجر شده است (Zeraat, 2019). بزه‌دیده در برابر تصمیمات دادستان، عموماً فاقد نقش فعال و مؤثر است و تنها در قالب اعتراض محدود به مراجع بالاتر می‌تواند واکنش نشان دهد؛ آن هم پس از اتخاذ تصمیم نهایی (Zeinali & Moghaddasi, 2013). چنین ساختاری، عملاً دعوای عمومی را به دعوایی «برتر» و دعوای خصوصی را به دعوایی «تابع» تبدیل می‌کند؛ امری که با ادعای استقلال مفهومی این دو دعوا در تعارض آشکار قرار دارد.

ضعف موقعیت حقوقی بزه‌دیده در تعقیب، توقف و اعتراض

ضعف موقعیت نهادی بزه‌دیده، به‌ویژه در سه مرحله کلیدی تعقیب، توقف و اعتراض، به‌روشنی قابل مشاهده است. در مرحله تعقیب، حتی در جرایم قابل گذشت، پس از ثبت شکایت، کنترل فرآیند از دست بزه‌دیده خارج می‌شود. در مرحله توقف تعقیب نیز، تصمیم نهایی درباره تعلیق یا ادامه رسیدگی، منحصراً در اختیار دادستان است و رضایت بزه‌دیده شرط لازم، اما غیرکافی محسوب می‌شود (Khaleghi, 2021). در مرحله اعتراض نیز، حق تجدیدنظرخواهی بزه‌دیده نسبت به تصمیمات و آراء کیفری، محدود و استثنایی است و عمدتاً به بخش خصوصی

رأی یا موارد خاص قانونی منحصر می‌شود. در مقابل، دادستان از حق اعتراض گسترده‌تری برخوردار است که این امر بار دیگر عدم توازن نهادی میان طرفین دعوا را برجسته می‌سازد (Mirmohammad Sadeghi, 2017). مجموع این عوامل نشان می‌دهد که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، نه‌تنها به تعادل نهادی منجر نشده، بلکه با ایجاد ساختاری نامتوازن، بزه‌دیده را به کنشگری منفعل در فرآیند عدالت کیفری بدل کرده است. در جمع‌بندی می‌توان گفت که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، از منظر ساختاری و نهادی با دو کاستی بنیادین مواجه است: نخست، ابهام در مرز واقعی دو دعوا و تداخل کارکردی آن‌ها؛ و دوم، عدم توازن نهادی ناشی از تمرکز اختیارات در دادستانی و ضعف موقعیت حقوقی بزه‌دیده. این کاستی‌ها، زمینه‌ساز مشکلات اجرایی و هنجاری هستند که در بخش‌های بعدی مقاله به تفصیل بررسی خواهند شد.

۴. نقدهای اجرایی و عملی

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، افزون بر ایرادات نظری و ساختاری، در سطح اجرا و عمل نیز با چالش‌های جدی مواجه است. این چالش‌ها به‌ویژه در مراحل تعقیب، رسیدگی و اجرای حکم، به‌گونه‌ای بروز می‌یابند که عملاً به تضعیف نقش بزه‌دیده و کاهش کارآمدی عدالت کیفری منجر می‌شوند.

نقدهای اجرایی در مرحله تعقیب و تحقیق

نقدهای اجرایی در مرحله تعقیب و تحقیق ناظر به مشکلات عملی و رویه‌ای است که در فرآیند آغاز تعقیب، انجام تحقیقات مقدماتی و اتخاذ تصمیم‌های کلیدی از سوی مقام تعقیب بروز می‌کند. در نظام تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، این مرحله عملاً تحت سیطره دادستان و ضابطان قرار دارد و نقش بزه‌دیده در آن محدود و تبعی است. همین امر موجب می‌شود که تصمیم‌هایی مانند شروع یا توقف تعقیب، نحوه جمع‌آوری ادله و جهت‌دهی به تحقیقات، بیش از آن‌که بازتاب‌دهنده منافع توأمان عمومی و خصوصی باشد، تابع ملاحظات دعوای عمومی گردد. پیامد این وضعیت، تضعیف مشارکت مؤثر بزه‌دیده، کاهش شفافیت تصمیم‌های تعقیبی و در برخی موارد، فاصله‌گرفتن دادرسی از اهداف جبران‌محور و ترمیمی است.

جرایم قابل گذشت: بزه‌دیده به‌عنوان محرک اولیه، نه مدیر فرآیند

در جرایم قابل گذشت، شکایت بزه‌دیده شرط آغاز تعقیب کیفری است، اما این نقش به‌محض شروع فرآیند دادرسی، به‌طور چشمگیری محدود می‌شود. بزه‌دیده اگرچه «کلید شروع» تعقیب را در اختیار دارد، اما هیچ نقشی در مدیریت، هدایت یا اولویت‌بندی فرآیند تعقیب ندارد و تمامی تصمیمات راهبردی توسط دادستان اتخاذ می‌شود (Shams Natari, 2022). در عمل، بزه‌دیده پس از ثبت شکایت، با فرآیندی مواجه می‌شود که کنترل آن از اختیار وی خارج است؛ حتی در مواردی که ادامه تعقیب با منافع شخصی یا ترمیمی او سازگار نیست. این وضعیت باعث می‌شود که گذشت یا رضایت بزه‌دیده، به‌جای آن‌که ابزاری برای تحقق عدالت ترمیمی باشد، به عاملی صرفاً شکلی و محدود تبدیل شود (Nourbaha, 2021). این رویکرد اجرایی، فلسفه جرایم قابل گذشت را تضعیف می‌کند؛ زیرا منطق این جرایم، تقدم اراده بزه‌دیده بر واکنش کیفری است، نه صرفاً استفاده از شکایت به‌عنوان ابزار آغاز تعقیب.

جرایم غیرقابل گذشت: تقلیل بزه‌دیده به اطلاع‌دهنده

در جرایم غیرقابل گذشت، نقش بزه‌دیده از این هم محدودتر می‌شود. در این دسته از جرایم، تعقیب کیفری مستقل از اراده شاکی است و حتی در صورت عدم شکایت، دادستان مکلف به تعقیب جرم می‌باشد. در نتیجه، بزه‌دیده عملاً به اطلاع‌دهنده یا شاهد واقعه مجرمانه تقلیل

می‌یابد (Khaleghi, 2024). در رویه عملی، رضایت یا گذشت بزه‌دیده در این جرایم، تنها می‌تواند به‌عنوان یکی از جهات تخفیف مجازات مورد توجه قرار گیرد و هیچ تأثیری بر اصل تعقیب یا توقف آن ندارد (Delmas-Marty, 2008). این امر، به‌ویژه در جرایمی که علی‌رغم غیرقابل گذشت بودن، جنبه خصوصی پررنگی دارند، موجب نارضایتی بزه‌دیدگان و احساس بی‌عدالتی می‌شود.

محدودیت اثر گذشت، رضایت و اعتراض شاکی

از منظر اجرایی، یکی از مهم‌ترین نقدها، اثر محدود و غیرقاطع گذشت و رضایت بزه‌دیده در فرآیند کیفری است. حتی در مواردی مانند تعلیق تعقیب یا صدور قرار موقوفی تعقیب، رضایت شاکی شرط لازم محسوب می‌شود، اما تصمیم نهایی همچنان در اختیار دادستان باقی می‌ماند (مواد ۸۱ و ۸۲ ق.آ.د.ک). همچنین، حق اعتراض بزه‌دیده نسبت به تصمیمات دادسرا، با محدودیت‌های شکلی و ماهوی متعددی مواجه است و در بسیاری از موارد، امکان اعتراض مؤثر و نتیجه‌بخش وجود ندارد (Rezaei, 2021). این وضعیت، نقش بزه‌دیده را به کنشگری واکنشی و پسینی تقلیل داده و مشارکت فعال او را عملاً ناممکن ساخته است.

۵. نقدهای اجرایی در مرحله رسیدگی و صدور حکم

نقدهای اجرایی در مرحله رسیدگی و صدور حکم ناظر به چالش‌های عملی است که در جریان دادرسی دادگاه و اتخاذ تصمیم نهایی بروز می‌کند. در چارچوب تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، رسیدگی کیفری عمدتاً معطوف به اثبات بزهکاری و صدور حکم مجازات است و مطالبات بزه‌دیده در خصوص جبران خسارت، نقش حاشیه‌ای می‌یابد. محدودیت اختیارات و مشارکت مؤثر شاکی خصوصی در فرآیند رسیدگی، در کنار تقدم منطق مجازات‌محور دادگاه، موجب می‌شود که صدور حکم کیفری لزوماً به تحقق عدالت جبرانی و ترمیمی منجر نشود و شکاف میان نتیجه دادرسی و انتظارات بزه‌دیده تداوم یابد.

امکان تفکیک رأی کیفری و حقوقی

یکی از جلوه‌های مهم تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، امکان صدور رأی مستقل نسبت به جنبه کیفری و جنبه حقوقی جرم است. بر اساس این سازوکار، دادگاه می‌تواند بدون آن‌که صدور یا اجرای حکم کیفری را به تعیین تکلیف دعوای خصوصی منوط سازد، نسبت به هر یک از این دو جنبه تصمیم جداگانه اتخاذ کند. این تفکیک، در ظاهر با هدف تسهیل رسیدگی، جلوگیری از اطاله دادرسی و تمرکز دادگاه بر پاسخ کیفری به نقض نظم عمومی پیش‌بینی شده است؛ اما در عمل، پیامدهای اجرایی و هنجاری قابل تأملی به همراه دارد. در سطح اجرایی، تفکیک رأی کیفری و حقوقی موجب می‌شود که صدور حکم مجازات، تقدم عملی بر رسیدگی مؤثر به خواسته‌های بزه‌دیده در خصوص جبران خسارت پیدا کند. در بسیاری از پرونده‌ها، دادگاه با صدور رأی محکومیت کیفری، رسیدگی به دعوای ضرر و زیان را به فرآیندی مستقل، طولانی و بعضاً کم‌اثر واگذار می‌کند. این وضعیت به‌ویژه در مواردی که بزه‌دیده از توان مالی یا حقوقی لازم برای پیگیری دعوای حقوقی جداگانه برخوردار نیست، منجر به محرومیت عملی وی از جبران خسارت می‌شود.

از منظر عدالت کیفری، این تفکیک می‌تواند نوعی گسست میان پاسخ کیفری و پاسخ جبرانی ایجاد کند. در حالی که جرم واحدی مبنای هر دو دعواست، رسیدگی جداگانه و غیرهم‌زمان به آن‌ها، وحدت مفهومی واکنش نظام عدالت کیفری را مخدوش می‌سازد. به‌ویژه در جرایمی که اگرچه غیرقابل گذشت‌اند، اما جنبه خصوصی و زیان‌بار آن‌ها برای بزه‌دیده پررنگ است، صدور حکم کیفری بدون توجه مؤثر به جبران خسارت، احساس بی‌عدالتی و نارضایتی بزه‌دیدگان را تشدید می‌کند (Rezaei, 2021). افزون بر این، تفکیک رأی کیفری و حقوقی عملاً جایگاه بزه‌دیده را در مرحله رسیدگی تضعیف می‌کند. از آن‌جا که تصمیم‌گیری درباره تعقیب، محکومیت و تعیین مجازات مستقل از تحقق

خواسته‌های خصوصی صورت می‌گیرد، مشارکت بزه‌دیده در فرآیند دادرسی به نقشی حاشیه‌ای تقلیل می‌یابد. در نتیجه، بزه‌دیده بیش از آن‌که کنشگری فعال در فرآیند عدالت باشد، به موضوعی تبعی در کنار دعوای عمومی فروکاسته می‌شود.

در نهایت، این وضعیت نشان می‌دهد که امکان تفکیک رأی کیفری و حقوقی، اگرچه از منظر شکلی با منطق تفکیک دعوای عمومی و خصوصی سازگار است، اما در عمل به غلبه رویکرد مجازات‌محور و تضعیف عدالت جبرانی و ترمیمی می‌انجامد. تا زمانی که میان پاسخ کیفری و جبران زیان بزه‌دیده پیوندی نهادی و الزام‌آور برقرار نشود، تفکیک یادشده نه‌تنها به کارآمدی دادرسی کمک نخواهد کرد، بلکه یکی از عوامل تداوم شکاف میان عدالت رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیدگان باقی خواهد ماند.

محدودیت اثر گذشت، رضایت و اعتراض شاکی

از منظر اجرایی، یکی از مهم‌ترین نقدها، اثر محدود و غیرقاطع گذشت و رضایت بزه‌دیده در فرآیند کیفری است. حتی در مواردی مانند تعلیق تعقیب یا صدور قرار موقوفی تعقیب، رضایت شاکی شرط لازم محسوب می‌شود، اما تصمیم نهایی همچنان در اختیار دادستان باقی می‌ماند (مواد ۸۱ و ۸۲ ق.آ.د.ک). همچنین، حق اعتراض بزه‌دیده نسبت به تصمیمات دادسرا، با محدودیت‌های شکلی و ماهوی متعددی مواجه است و در بسیاری از موارد، امکان اعتراض مؤثر و نتیجه‌بخش وجود ندارد. این وضعیت، نقش بزه‌دیده را به کنشگری واکنشی و پسینی تقلیل داده و مشارکت فعال او را عملاً ناممکن ساخته است.

تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت

از منظر اجرایی، یکی از پیامدهای مهم و قابل انتقاد تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، تقدم عملی اجرای مجازات بر جبران خسارت بزه‌دیده است. در رویه قضایی، غالباً پس از صدور حکم محکومیت کیفری، فرآیند اجرای مجازات بدون آن‌که تحقق جبران خسارت به‌عنوان پیش‌شرط یا عنصر هم‌عرض مورد توجه قرار گیرد، آغاز می‌شود. در چنین وضعیتی، بزه‌دیده برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم ناگزیر است از طریق طرح یا پیگیری دعوای حقوقی مستقل اقدام کند؛ امری که مستلزم صرف زمان، هزینه و برخورداری از توان پیگیری حقوقی است (Dibanejad & Shayesteh, 2023).

این تقدم اجرایی، به‌ویژه در جرایم مالی و جرایمی که زیان مستقیم و ملموسی به بزه‌دیده وارد می‌کنند، آثار منفی قابل توجهی به همراه دارد. در بسیاری از موارد، اجرای مجازات‌هایی مانند حبس یا جزای نقدی، نه‌تنها کمکی به جبران خسارت بزه‌دیده نمی‌کند، بلکه با کاهش توان مالی یا عملی مرتکب، امکان جبران ضرر و زیان را در آینده نیز با دشواری مواجه می‌سازد. بدین ترتیب، علی‌رغم تحقق پاسخ کیفری و محکومیت قطعی مرتکب، بزه‌دیده عملاً به حق خود نمی‌رسد. از منظر عدالت کیفری، این وضعیت نشان‌دهنده غلبه منطق مجازات‌محور بر رویکرد جبرانی و ترمیمی است. تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت، موجب می‌شود که کارکرد ترمیمی دادرسی کیفری تضعیف شود و عدالت از نگاه بزه‌دیده، ناقص و ناکارآمد جلوه کند. تداوم این رویه، علاوه بر تشدید نارضایتی بزه‌دیدگان، می‌تواند به کاهش اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری و تقویت احساس بی‌عدالتی در میان زیان‌دیدگان از جرم بینجامد.

محدودیت حق اعتراض بزه‌دیده به رأی کیفری

در مرحله اعتراض به آراء کیفری، بزه‌دیده با محدودیت‌های قابل توجهی در اعمال حق تجدیدنظرخواهی مواجه است. مطابق مقررات آیین دادرسی کیفری، حق اعتراض بزه‌دیده غالباً به جنبه خصوصی رأی، از جمله میزان ضرر و زیان یا تصمیمات مرتبط با دعوای حقوقی، محدود می‌شود و امکان اعتراض به نوع، میزان یا کیفیت مجازات تعیین‌شده برای مرتکب، جز در موارد استثنایی، برای وی پیش‌بینی نشده است

(Karimi, 2023). این محدودیت، جایگاه بزه‌دیده را در مرحله اعتراض به‌عنوان یکی از مراحل حساس دادرسی کیفری، به‌طور چشمگیری تضعیف می‌کند. در مقابل، دادستان به‌عنوان نماینده دعوای عمومی و مدافع منافع جامعه، از اختیار گسترده‌تری در اعتراض به رأی کیفری برخوردار است و می‌تواند نسبت به کلیه جنبه‌های حکم، اعم از محکومیت، برائت، نوع و میزان مجازات، اعمال حق اعتراض کند. این عدم توازن نهادی، عملاً موجب غلبه مطلق دعوای عمومی در مرحله تجدیدنظر شده و امکان تأثیرگذاری بزه‌دیده بر سرنوشت نهایی پرونده را به حداقل می‌رساند.

از منظر عدالت کیفری، این وضعیت با نقش واقعی بزه‌دیده به‌عنوان ذی‌نفع مستقیم جرم هم‌خوانی ندارد. محدودسازی حق اعتراض بزه‌دیده به جنبه خصوصی رأی، این تصور را تقویت می‌کند که صدور و اصلاح حکم کیفری صرفاً در قلمرو منافع عمومی تعریف می‌شود و زیان‌دیده نقشی در ارزیابی تناسب و کارآمدی پاسخ کیفری ندارد. در نتیجه، بزه‌دیده در مرحله اعتراض، عملاً از فرآیند تصمیم‌گیری کنار گذاشته می‌شود و احساس حذف، بی‌عدالتی و بی‌اثر بودن مشارکت او در دادرسی تشدید می‌گردد. در مجموع، محدودیت حق اعتراض بزه‌دیده به رأی کیفری یکی از جلوه‌های بارز غلبه ساختاری دعوای عمومی بر دعوای خصوصی در آیین دادرسی کیفری است که نه‌تنها مشارکت بزه‌دیده را تضعیف می‌کند، بلکه با اهداف عدالت ترمیمی و مشارکتی نیز در تعارض قرار دارد و ضرورت بازنگری تقنینی و رویه‌ای در این زمینه را برجسته می‌سازد.

اطاله دادرسی و بوروکراسی مضاعف

یکی از مهم‌ترین پیامدهای اجرایی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، موازی‌کاری میان دادرسی کیفری و حقوقی است. بزه‌دیده در بسیاری از موارد ناچار است برای تحقق کامل حق خود، هم‌زمان یا متعاقب رسیدگی کیفری، دعوای حقوقی مستقل مطرح کند. این امر نه‌تنها موجب افزایش هزینه‌های مادی و زمانی می‌شود، بلکه کارآمدی نظام دادرسی را نیز کاهش می‌دهد (Rahmdel, 2018). این روند، در نهایت به فرسایش روانی، اقتصادی و اجتماعی بزه‌دیده در فرآیند دادرسی می‌انجامد. طولانی شدن رسیدگی، تعدد مراجعات، عدم نقش مؤثر در تصمیم‌گیری و بی‌نتیجه ماندن جبران خسارت، موجب می‌شود که بزه‌دیده عدالت کیفری را نه به‌عنوان ابزار حمایت، بلکه به‌مثابه فرآیندی پرهزینه و فرساینده تجربه کند (Saghian, 2019). در نهایت، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، در سطح اجرا نه‌تنها به افزایش کارآمدی عدالت کیفری منجر نشده، بلکه با کاهش نقش بزه‌دیده، اطاله دادرسی و ایجاد بوروکراسی مضاعف، تحقق عدالت مؤثر را با مانع جدی مواجه ساخته است. این کاستی‌های عملی، ضرورت بازاندیشی در الگوی تفکیک موجود را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

۶. نقدهای هنجاری و عدالت‌محور

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، افزون بر کاستی‌های نظری و اجرایی، از منظر هنجاری نیز با چالش‌های بنیادینی مواجه است. این چالش‌ها ناظر بر فاصله‌گرفتن نظام دادرسی کیفری از انتظارات مشروع بزه‌دیده، عدالت اجتماعی و الگوهای نوین عدالت کیفری است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان از ناهمخوانی ساختار تفکیک موجود با عدالت کیفری معاصر سخن گفت.

فاصله عدالت رسمی با عدالت مورد انتظار بزه‌دیده

غلبه مجازات‌محوری بر ترمیم

یکی از مهم‌ترین نقدهای هنجاری وارد بر تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، غلبه رویکرد مجازات‌محور بر رویکرد ترمیمی در فرآیند کیفری است. در نظام حقوقی ایران، دعوای عمومی به‌عنوان تجلی حق جامعه بر مجازات مرتکب تعریف شده و هدف اصلی آن، اعمال

واکنش کیفری در قالب مجازات است؛ در حالی‌که دعوای خصوصی عمدتاً به مطالبه ضرر و زیان محدود می‌شود و جایگاه آن در ساختار دادرسی، فرعی و تبعی تلقی می‌گردد (Khaleghi, 2021).

این ساختار هنجاری موجب می‌شود که عدالت کیفری، بیش از آن‌که به ترمیم روابط اجتماعی آسیب‌دیده و بازسازی وضعیت بزه‌دیده بیندیشد، بر اعمال کیفر به‌مثابه پاسخ غالب تمرکز کند. در چنین چارچوبی، حتی در مواردی که بزه‌دیده تمایل به حل‌وفصل ترمیمی، جبران خسارت یا اعاده وضعیت پیشین دارد، فرآیند کیفری مسیر خود را بر مبنای منطق مجازات ادامه می‌دهد (Ashouri, 2020). از منظر هنجاری، این وضعیت با تحولات معاصر حقوق کیفری که بر اولویت ترمیم، کاهش مداخله کیفری و توجه به نیازهای واقعی بزه‌دیده تأکید دارند، ناسازگار است. عدالت کیفری‌ای که صرفاً به مجازات مرتکب بسنده می‌کند، لزوماً به معنای تحقق عدالت برای بزه‌دیده نیست.

تقلیل بزه‌دیده به ابزار تحقق دعوای عمومی

در منطق تفکیک موجود، بزه‌دیده غالباً نه به‌عنوان یکی از ذی‌نفعان اصلی عدالت، بلکه به‌عنوان ابزاری برای فعال‌سازی دعوای عمومی تلقی می‌شود. این نگاه به‌ویژه در جرایم غیرقابل گذشت آشکارتر است؛ جایی که بزه‌دیده پس از اعلام شکایت یا گزارش جرم، عملاً از فرآیند تصمیم‌گیری کنار گذاشته می‌شود (Nourbaha, 2021). چنین رویکردی از حیث هنجاری قابل انتقاد است؛ زیرا عدالت کیفری را به نظامی دولت‌محور تقلیل می‌دهد که در آن، بزه‌دیده فاقد شأن مشارکتی و کنشگرانه است. نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری نوعی بیگانگی بزه‌دیده با فرآیند عدالت کیفری است؛ احساسی که در مطالعات بزه‌دیده‌شناسی از آن به‌عنوان یکی از عوامل اصلی بی‌اعتمادی به نظام عدالت یاد می‌شود.

تضعیف اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری

از منظر عدالت هنجاری، یکی از پیامدهای مهم تفکیک صلب دعوای عمومی و خصوصی، تضعیف اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری است. بزه‌دیده‌ای که مشاهده می‌کند مجازات مرتکب بدون توجه مؤثر به جبران خسارت یا ترمیم آسیب‌های وارده اجرا می‌شود، عدالت کیفری را ناکارآمد و بی‌تفاوت نسبت به رنج خود تلقی می‌کند (Najafi Abrandabadi, 2020). این مسئله به‌ویژه در جرایم مالی، جرایم علیه تمامیت جسمانی و جرایم خانوادگی نمود بیشتری دارد؛ جایی که نیاز بزه‌دیده به جبران، عذرخواهی یا بازسازی روابط، بسیار پررنگ‌تر از صرف مجازات مرتکب است (Ardabili, 2021). در چنین شرایطی، غلبه دعوای عمومی بر دعوای خصوصی، نه‌تنها عدالت را محقق نمی‌سازد، بلکه به تضعیف مشروعیت اجتماعی نظام کیفری می‌انجامد.

چالش عدالت ترمیمی و مشارکتی

ناتوانی تفکیک موجود در جذب الگوهای عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی بر مشارکت فعال بزه‌دیده، مرتکب و جامعه در حل‌وفصل پیامدهای جرم تأکید دارد. این الگو، جرم را صرفاً نقض نظم عمومی نمی‌داند، بلکه آن را آسیب به روابط انسانی و اجتماعی تلقی می‌کند. بااین‌حال، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در حقوق ایران، به‌دلیل ساختار صلب و دوگانه خود، ظرفیت اندکی برای جذب واقعی این الگو دارد. در نظام فعلی، حتی نهادهایی مانند سازش، گذشت یا تعلیق تعقیب، بیش از آن‌که مبتنی بر منطق ترمیمی باشند، در خدمت سیاست تقلیل ورودی پرونده‌ها یا کاهش جمعیت کیفری قرار دارند. بزه‌دیده در این فرآیندها، نقشی محدود و غالباً منفعل دارد و امکان مشارکت واقعی او در تعیین شیوه حل‌وفصل اختلاف فراهم نمی‌شود (Najafi Abrandabadi, 2020). از منظر هنجاری، عدالت ترمیمی مستلزم بازتعریف مرز میان دعوای عمومی و خصوصی است؛ به‌گونه‌ای که دعوای عمومی، الزاماً به معنای حذف یا حاشیه‌نشینی بزه‌دیده نباشد، بلکه در تعامل با منافع خصوصی و اجتماعی بازسازی شود.

تضعیف اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری

از منظر عدالت هنجاری، یکی از پیامدهای مهم تفکیک صلب دعوای عمومی و خصوصی، تضعیف اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری است. بزه‌دیده‌ای که مشاهده می‌کند مجازات مرتکب بدون توجه مؤثر به جبران خسارت یا ترمیم آسیب‌های وارده اجرا می‌شود، عدالت کیفری را ناکارآمد و بی‌تفاوت نسبت به رنج خود تلقی می‌کند (Najafi Abrandabadi, 2020). این مسئله به‌ویژه در جرایم مالی، جرایم علیه تمامیت جسمانی و جرایم خانوادگی نمود بیشتری دارد؛ جایی که نیاز بزه‌دیده به جبران، عذرخواهی یا بازسازی روابط، بسیار پررنگ‌تر از صرف مجازات مرتکب است. در چنین شرایطی، غلبه دعوای عمومی بر دعوای خصوصی، نه‌تنها عدالت را محقق نمی‌سازد، بلکه به تضعیف مشروعیت اجتماعی نظام کیفری می‌انجامد.

عدالت مشارکتی و فقدان جایگاه کنشگرانه بزه‌دیده

عدالت مشارکتی بر این ایده استوار است که ذی‌نفعان اصلی جرم باید در فرآیند تصمیم‌گیری کیفری نقش فعال داشته باشند. بااین‌حال، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، مشارکت بزه‌دیده را به حداقل رسانده و نقش او را به طرف تبعی دعوا تقلیل داده است (Khaleghi, 2021). از منظر هنجاری، این وضعیت با اصول کرامت انسانی، حق شنیده‌شدن و حق مشارکت در تصمیمات مؤثر بر سرنوشت فرد، ناسازگار است. بزه‌دیده‌ای که صرفاً نظاره‌گر تصمیمات دادستان و دادگاه است، نمی‌تواند عدالت کیفری را عادلانه و منصفانه تلقی کند؛ حتی اگر نتیجه نهایی، محکومیت مرتکب باشد.

خطر خصوصی‌سازی افراطی یا دولتی‌سازی مطلق عدالت

یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های هنجاری در ارزیابی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری، نوسان نظام عدالت کیفری میان دو قطب نامطلوب «خصوصی‌سازی افراطی عدالت» و «دولتی‌سازی مطلق آن» است. در الگوی نخست، تمرکز بیش از حد بر اراده بزه‌دیده و منافع خصوصی می‌تواند به تضعیف کارکرد عمومی حقوق کیفری، نادیده‌گرفتن نظم اجتماعی و تبدیل جرم به امری صرفاً شخصی منجر شود. در مقابل، در الگوی دوم، دولت با تصاحب کامل فرآیند تعقیب، رسیدگی و تصمیم‌گیری کیفری، نقش بزه‌دیده را به حاشیه می‌راند و عدالت کیفری را به ابزاری صرفاً برای اعمال اقتدار عمومی تقلیل می‌دهد.

تفکیک موجود دعوای عمومی و خصوصی در نظام کیفری ایران، اگرچه در سطح نظری با هدف ایجاد تعادل میان این دو قطب طراحی شده است، اما در عمل به‌طور محسوسی به سمت دولتی‌سازی سنگینی می‌کند. غلبه نهادی دادستان به‌عنوان نماینده انحصاری دعوای عمومی، محدودیت نقش بزه‌دیده در مراحل تعقیب، رسیدگی و اعتراض و تقدم منطق مجازات‌محور بر جبران خسارت، همگی نشانه‌هایی از این گرایش ساختاری هستند. در چنین چارچوبی، اراده دولت نه‌تنها بر سرنوشت دعوای عمومی، بلکه به‌طور غیرمستقیم بر تحقق یا عدم تحقق حقوق خصوصی بزه‌دیده نیز سیطره می‌یابد (Ardabili, 2021).

پیامد این دولتی‌سازی مطلق، تضعیف تصور عدالت از منظر بزه‌دیده و کاهش کارآمدی پاسخ کیفری است. هنگامی که بزه‌دیده خود را در جایگاه کنشگری مؤثر در فرآیند دادرسی نمی‌بیند، حکم کیفری حتی اگر از حیث قانونی صحیح باشد، فاقد مشروعیت اجتماعی لازم خواهد بود. از سوی دیگر، حذف یا کمرنگ‌شدن نقش بزه‌دیده، نظام عدالت کیفری را از ظرفیت‌های ترمیمی و مشارکتی محروم می‌سازد و آن را در چرخه‌ای از پاسخ‌های صرفاً تنبیهی گرفتار می‌کند.

در عین حال، نقد دولتی‌سازی مطلق به معنای دفاع از خصوصی‌سازی بی‌قیدوشرط عدالت کیفری نیست. سپردن کامل سرنوشت دعوا به اراده بزه‌دیده، به‌ویژه در جرایم مهم و دارای آثار اجتماعی گسترده، می‌تواند منجر به نابرابری، معامله‌پذیری عدالت و تضعیف اصل برابری در برابر قانون شود. ازاین‌رو، چالش اصلی نه انتخاب میان دعوای عمومی یا خصوصی، بلکه بازتعریف رابطه آن‌ها در چارچوبی تعاملی و متوازن است.

در این چارچوب، دعوای عمومی الزاماً به معنای حذف یا حاشیه‌نشینی بزه‌دیده نیست، بلکه باید در تعامل با منافع خصوصی و اجتماعی بازسازی شود. حرکت به‌سوی الگوی عدالت تلفیقی و ترمیم‌محور، می‌تواند راه‌حلی میانه برای عبور از این دو قطب افراطی فراهم آورد؛ الگویی که در آن، دولت همچنان متولی تضمین نظم عمومی است، اما بزه‌دیده نیز به‌عنوان ذی‌نفع اصلی جرم، نقش مؤثر و واقعی در فرآیند عدالت کیفری ایفا می‌کند. تنها در چنین چارچوبی است که می‌توان از یک‌سو از فروکاستن عدالت به اراده‌های فردی جلوگیری کرد و از سوی دیگر، مانع از دولتی‌شدن مطلق عدالت کیفری شد.

خطر خصوصی‌سازی افراطی یا دولتی‌سازی مطلق عدالت

یکی از نگرانی‌های هنجاری مهم، حرکت نوسانی نظام کیفری میان دو قطب نامطلوب است: خصوصی‌سازی افراطی عدالت از یک‌سو و دولتی‌سازی مطلق آن از سوی دیگر. تفکیک موجود، اگرچه ظاهراً میان این دو تعادل برقرار می‌کند، اما در عمل به سمت دولتی‌سازی سنگینی می‌کند؛ به‌نحوی که اراده دولت بر اراده بزه‌دیده غلبه می‌یابد (Ardabili, 2021). از منظر هنجاری، عدالت کیفری مطلوب، نه در حذف نقش دولت و نه در حذف نقش بزه‌دیده تحقق می‌یابد، بلکه در مدلی تلفیقی است که در آن، منافع عمومی، حقوق بزه‌دیده و بازپذیری اجتماعی مرتکب به‌طور هم‌زمان مورد توجه قرار گیرند. در جمع‌بندی می‌توان گفت که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، از منظر هنجاری با چالش‌های عمیقی مواجه است. این تفکیک، با تقویت منطق مجازات‌محور، تضعیف جایگاه بزه‌دیده، ناتوانی در جذب عدالت ترمیمی و کاهش مشارکت ذی‌نفعان، از تحقق عدالت کیفری جامع و انسانی فاصله گرفته است. تداوم این وضعیت، نه‌تنها کارآمدی نظام کیفری، بلکه مشروعیت هنجاری آن را نیز با تردید مواجه می‌سازد.

نتیجه‌گیری

بررسی انتقادی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، از منظر نظری، ساختاری، اجرایی و هنجاری، به‌روشنی نشان می‌دهد که این تفکیک اگرچه بر مبنای منطق حمایت از «منافع عمومی» و «حقوق بزه‌دیده» بنا نهاده شده، اما در عمل به هدف اصلی خود یعنی ایجاد تعادل میان این دو منفعت دست نیافته است. در ساختار دادرسی موجود، دعوای عمومی از یک غلبه ساختاری و ماهوی برخوردار است که به‌طور نظام‌مند منجر به حاشیه‌نشینی دعوای خصوصی و تضعیف موقعیت بزه‌دیده شده است. از منظر نظری و مفهومی، این تفکیک بر پایه یک دوگانه‌انگاری غیرواقعی از ماهیت جرم استوار است که پدیده چندبعدی جرم را به‌زور در قالب دوگانه عمومی/خصوصی می‌گنجاند. این امر منجر به غلبه رویکرد دولت‌محور و اقتدارگرا شده است؛ به‌نحوی که جرم پیش از آن‌که به‌عنوان آسیب به فرد تلقی شود، نقض انحصاری نظم عمومی و اقتدار حاکمیت قلمداد می‌گردد. این منطق، بزه‌دیده را از جایگاه ذی‌نفع اصلی به شاهد یا نهایتاً مطالبه‌گر فرعی خسارت تقلیل می‌دهد. از منظر ساختاری و نهادی، ابهام در مرز میان دو دعوا، به‌ویژه در جرایم دووجهی، موجب تداخل کارکردی و تعارض میان نقش دادستان (به‌عنوان مدیر فرآیند) و شاکی خصوصی (به‌عنوان آغازگر فرآیند) شده است. تمرکز گسترده اختیارات تصمیم‌گیری در نهاد دادستانی، در مقابل ضعف موقعیت حقوقی بزه‌دیده در مراحل کلیدی تعقیب، توقف و اعتراض، نشان‌دهنده یک عدم توازن نهادی جدی

است که دعوای عمومی را به دعوایی برتر و مسلط تبدیل کرده است. در سطح اجرایی و عملی نیز، پیامدهای سوء این تفکیک مشهود است. در جرایم قابل گذشت، بزه‌دیده صرفاً به محرک اولیه تقلیل می‌یابد و در جرایم غیرقابل گذشت، به اطلاع‌دهنده. امکان تفکیک رأی کیفری و حقوقی و به‌ویژه تقدم عملی اجرای مجازات بر جبران خسارت بزه‌دیده، عدالت را ناکامل و برای بزه‌دیده ناملموس می‌سازد. افزون بر این، موازی‌کاری میان دادرسی کیفری و حقوقی، موجب اطاله دادرسی و فرسایش بزه‌دیده در فرآیند می‌شود. نهایتاً، از منظر هنجاری و عدالت‌محور، ساختار موجود، مجازات‌محوری را بر ترمیم و جبران حاکم کرده و ظرفیت جذب الگوهای نوین مانند عدالت ترمیمی و مشارکتی را سلب نموده است. این وضعیت، منجر به فاصله‌گرفتن «عدالت رسمی» از «عدالت مورد انتظار بزه‌دیده» شده و خطر دولتی‌سازی مطلق عدالت کیفری را تقویت کرده است. بنابراین، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران در شکل فعلی خود، بیش از آن‌که سازوکار تحقق عدالت متوازن باشد، به ابزاری برای تحکیم اقتدار کیفری دولت و حاشیه‌نشینی حقوق بزه‌دیده تبدیل شده است. دستیابی به نظام دادرسی عادلانه‌تر، مستلزم بازاندیشی بنیادین در رابطه میان این دو دعوا و حرکت به‌سوی الگویی تلفیقی و مشارکتی است. در راستای ترمیم شکاف‌های نظری، ساختاری و اجرایی موجود و حرکت به‌سوی الگوی «عدالت تلفیقی، مشارکتی و ترمیم‌محور»، پیشنهادهای زیر ارائه می‌گردد: ۱. اصلاحات تقنینی با محوریت تقویت نقش بزه‌دیده: الف) تغییر جایگاه رضایت بزه‌دیده: مقررات مربوط به نهادهای ارفاقی (مانند تعلیق تعقیب و تعلیق اجرای مجازات) و جرایم قابل گذشت اصلاح شود تا رضایت بزه‌دیده نه صرفاً شرط شکلی، بلکه عنصر مؤثر و تصمیم‌ساز در مسیر ادامه یا توقف دادرسی تلقی شود. ۲) تأکید بر اولویت جبران خسارت: در جرایم دارای جنبه مالی و جرایم علیه اشخاص، قانون‌گذار به‌صورت صریح، اجرای مجازات را مشروط به تأمین یا اجرای برنامه جبران خسارت بزه‌دیده نماید و بدین‌ترتیب، تقدم اجرایی دعوای خصوصی بر دعوای عمومی را نهادینه کند. ۳) گسترش حق اعتراض شاکی: حق تجدیدنظرخواهی بزه‌دیده نسبت به جنبه کیفری رأی دادگاه، به‌ویژه در مواردی که مجازات مقرر، با انتظارات او از عدالت فاصله معناداری دارد، توسعه یابد تا عدم توازن نهادی با دادستان در مرحله اعتراض برطرف شود.

ب) سیاست جنایی و نهادینه‌سازی عدالت ترمیمی: ۱) اجرای هدفمند عدالت ترمیمی: نهادهایی مانند میانجی‌گری کیفری و گفت‌وگوی بزه‌دیده–بزهکار به‌عنوان یک رویه اصلی و نه صرفاً استثنایی در جرایم مشخص، قبل از ورود به فرآیند تعقیب رسمی و با هدف اصلی ترمیم آسیب (و نه صرفاً کاهش آمار پرونده)، نهادینه شوند. ۲) آموزش قضایی: آموزش‌های تخصصی برای قضات و دادستان‌ها با تمرکز بر تحولات نوین بزه‌دیده‌شناسی و عدالت ترمیمی تدوین شود تا رویکرد مجازات‌محور به رویکرد مسئولیت‌پذیری و ترمیم‌محور تعدیل یابد. ج) پیشنهادهای تفسیری و رویه‌ای: ۱) تفسیر موسع از حقوق بزه‌دیده: محاکم و دادسراها با استفاده از اختیارات تفسیری خود، در موارد ابهام یا خلأ قانونی، همواره باید تفسیر بزه‌دیده‌محور را اتخاذ کنند. این امر شامل تسهیل دسترسی بزه‌دیده به اطلاعات پرونده و تقویت نقش او در فرآیند تحقیقات است. ۲) تعادل‌بخشی قاضی: قضات در مرحله رسیدگی و صدور حکم، باید به‌صورت فعالانه‌تر در جهت ایجاد تعادل میان مصالح عمومی و حقوق بزه‌دیده تلاش کنند و احکام صادره باید تلاشی برای پاسخ‌گویی هم‌زمان به هر دو دعوا (عمومی و خصوصی) باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The distinction between public and private actions constitutes one of the foundational organizing principles of Iranian criminal procedure and reflects the broader effort of the criminal justice system to reconcile two different, yet interrelated, interests: the protection of public order and the preservation of the individual rights of victims. Under the prevailing model, the public action is understood as the legal mechanism through which society, represented by the public prosecutor, responds to conduct deemed harmful to collective order, security, and legally protected values, whereas the private action provides the victim with a procedural avenue for seeking compensation for material and moral harm resulting from the offense. Iranian criminal procedure therefore formally recognizes a dual structure in which prosecution is vested primarily in the public prosecutor, while the victim is granted a distinct, but substantially more limited, legal position. In doctrinal terms, the public action has traditionally been defined as society's right to seek a penal response to criminal conduct, independently of the victim's individual will, while the private action is closely associated with the civil consequences of crime and the victim's demand for reparation (Ashouri, 2019; Goldouzian, 2018). Nevertheless, the practical operation of this dual structure reveals a marked asymmetry between the two actions. The public action occupies a dominant institutional and procedural position, whereas the private action is generally subordinated to the logic, timing, and decisions of the public prosecution. This imbalance becomes particularly significant in light of contemporary developments in criminal justice theory, which increasingly emphasize victim participation, restorative responses, reparation, procedural dignity, and the need to avoid reducing the victim to a mere informant or evidentiary source (Najafi Abrandabadi, 2020; Zeinali & Moghaddasi, 2013). The central problem addressed in this study is therefore not the mere existence of a distinction between public and private interests, but the rigidity and hierarchical character of the distinction as institutionalized in Iranian criminal procedure, which may ultimately impede rather than facilitate the realization of balanced criminal justice.

The purpose of the present study is to critically examine the theoretical foundations of the distinction between public and private actions and to assess whether this distinction adequately reflects the actual multidimensional nature of crime. The principal theoretical criticism concerns the implicit dualistic assumption that crime can be analytically separated into either an offense against public order or an injury to an identifiable individual. Such a conceptual division is useful for legislative categorization, but it does not fully correspond to the social and legal reality of criminal conduct. Most offenses simultaneously affect public and private interests. Crimes against bodily integrity, dignity, property, and economic relations may directly injure a specific victim while also undermining social trust, collective security, and the normative authority of the legal order. Accordingly, the public and private dimensions of crime should not be regarded as mutually exclusive categories, but rather as overlapping dimensions of a single criminal phenomenon (Goldouzian, 2018; Khaleghi, 2021). The rigid separation between these dimensions has also contributed to the construction of legislative categories such as compoundable and non-compoundable offenses, even though the actual social gravity of an offense or the intensity of the victim's harm does not always correspond neatly to this classification. The theoretical problem is further intensified by the state-centered conception of criminal justice embedded in the current framework. Within this model, crime is conceptualized primarily as a violation of sovereign authority and public order, and the state consequently assumes the position of the principal claimant in criminal proceedings. The prosecutor's institutional authority thus becomes the central axis of the

process, while the victim's role is frequently limited to initiating proceedings, providing information, giving testimony, or pursuing compensation (Ardabili, 2021; Nourbaha, 2021). This framework remains closely associated with the classical model of "the state versus the accused" and does not fully accommodate more recent approaches that conceptualize criminal justice as a process involving the state, the offender, the victim, and the affected community (Delmas-Marty, 2008; Najafi Abrandabadi, 2020).

Methodologically, the study adopts a critical-analytical approach and relies on doctrinal analysis of Iranian criminal procedure, relevant statutory provisions, and established legal scholarship. Particular attention is given to the provisions regulating the initiation and continuation of prosecution, the respective roles of the prosecutor and the private complainant, the distinction between compoundable and non-compoundable offenses, the legal consequences of victim forgiveness and consent, decisions to suspend or discontinue prosecution, the separation of criminal and civil determinations, and the right to appeal. The analysis is organized around four interrelated dimensions: theoretical, structural, practical, and normative. At the structural level, the study examines the ambiguity surrounding the actual boundary between public and private actions and the institutional consequences of this ambiguity. Although the Code of Criminal Procedure seeks to distinguish the two actions through the nature of the interest protected, this criterion is insufficient in offenses that possess both public and private characteristics. In such cases, the legislature is required to place the offense within a formal procedural category, even though the actual relationship between social harm and individual injury is significantly more complex (Mirmohammad Sadeghi, 2017; Niazpour, 2024). This structural ambiguity also generates tension between the prosecutor and the private complainant. The prosecutor is entrusted with the management of the public action and retains decisive authority over major prosecutorial decisions, whereas the victim may possess interests that extend beyond financial compensation, including an interest in the continuation or termination of proceedings, the nature of the response imposed upon the offender, and the manner in which the case is ultimately resolved (Tahmasebi, 2023). Despite these interests, the procedural system provides the victim with only limited influence over the direction of the prosecution, and the concentration of prosecutorial powers in the office of the prosecutor produces an institutional imbalance that is particularly visible in decisions concerning initiation, suspension, discontinuation, and review of prosecution (Khaleghi, 2024; Zeraat, 2019).

The findings further demonstrate that the distinction produces substantial practical difficulties during investigation, adjudication, and enforcement. In compoundable offenses, the victim's complaint is required to activate the criminal process, yet once prosecution begins, the victim largely loses control over its direction. Thus, the victim operates as an initial trigger rather than as an active manager or co-participant in the proceedings (Shams Natari, 2022). In non-compoundable offenses, the victim's role is even more restricted because prosecution proceeds independently of his or her wishes, and forgiveness or consent generally affects only limited aspects of sentencing rather than the existence of the prosecution itself (Delmas-Marty, 2008; Nourbaha, 2021). The limited effect of the victim's forgiveness, consent, and objections reveals the subordinate nature of the private interest within the formal criminal process. A further practical problem arises from the possibility of separating the criminal judgment from the determination of civil damages. While this procedural mechanism may formally facilitate adjudication, it often results in the penal dimension of the case being resolved before the victim's compensatory claims are effectively addressed. Consequently, the imposition and enforcement of punishment may take priority over reparation, even in cases involving significant financial or personal harm. This arrangement can oblige victims to initiate or

continue separate civil proceedings, thereby increasing financial costs, procedural complexity, and emotional burden (Dibanejad & Shayesteh, 2023; Rahmdel, 2018). The same asymmetry appears in the appellate stage, where the prosecutor generally enjoys broader powers to challenge criminal judgments, while the victim's right of appeal is more restricted and is often confined to matters directly connected with the private aspect of the judgment (Karimi, 2023). These procedural limitations contribute to delay, duplication between criminal and civil proceedings, institutional bureaucracy, and victim fatigue, thereby reducing the practical effectiveness of access to justice (Saghian, 2019).

From a normative perspective, the existing distinction also reinforces a punishment-centered conception of criminal justice at the expense of restorative and participatory values. Because the public action is institutionally dominant, the success of the criminal process is frequently measured by prosecution, conviction, and punishment rather than by whether the victim's harm has been repaired or whether damaged social relationships have been meaningfully restored. The private action, by contrast, remains largely confined to compensation and is not integrated into the core logic of the penal response. This configuration creates a significant gap between formal justice and the justice experienced or expected by the victim. A system may successfully impose punishment while still failing to address the victim's material loss, psychological harm, need for recognition, desire for explanation, or interest in restorative resolution. Contemporary restorative justice theory challenges precisely this narrow understanding of criminal justice by emphasizing participation, accountability, reparation, dialogue, and the reconstruction of social relationships (Najafi Abrandabadi, 2020). Yet the rigid separation between public and private actions leaves limited room for genuinely restorative mechanisms. Even institutions such as mediation, forgiveness, settlement, and suspension of prosecution may function primarily as instruments for reducing caseloads or penal intervention rather than as mechanisms designed around the victim's substantive needs. The victim's weak participatory status also raises broader concerns regarding procedural dignity and the right to be meaningfully heard. A criminal justice system that treats the victim primarily as a witness, informant, or subsidiary claimant risks reproducing a highly centralized model in which state interests systematically prevail over private and community interests (Ashouri, 2020; Zeinali & Moghaddasi, 2013). At the same time, the solution cannot consist in complete privatization of criminal justice, because excessive reliance on individual victim preferences may undermine equality before the law, public protection, and the consistent enforcement of criminal norms. The more appropriate direction is therefore a balanced and integrated approach in which public authority, victim rights, offender accountability, and restorative objectives are treated as mutually reinforcing rather than mutually exclusive components of criminal justice (Delmas-Marty, 2008; Niazpour, 2024).

In conclusion, the critical examination of the distinction between public and private actions in Iranian criminal procedure demonstrates that the present model does not adequately achieve the balance that theoretically justifies its existence. At the conceptual level, it is based on an excessively rigid division between public and private interests, despite the fact that criminal conduct ordinarily affects both dimensions simultaneously. At the institutional level, the dominance of the public prosecutor and the concentration of decision-making authority marginalize the victim and transform the private action into a largely dependent and subsidiary component of the criminal process. At the practical level, the separation of criminal and compensatory responses contributes to procedural duplication, delay, additional costs, weakened victim participation, and the prioritization of punishment over reparation. At the normative level, the model reinforces a state-centered and

punishment-oriented conception of justice that remains insufficiently responsive to restorative, participatory, and victim-centered approaches. Reform should therefore focus not on eliminating the public-private distinction altogether, but on redefining the relationship between the two dimensions within an integrated model of criminal justice. Such a model should strengthen the effective role of victims in prosecutorial and adjudicative decisions, give greater practical weight to victim consent and reparation, connect the enforcement of punishment more closely to compensation for harm, expand meaningful appellate rights, and institutionalize restorative mechanisms such as mediation and victim-offender dialogue. A more balanced structure would preserve the state's responsibility to protect public order while simultaneously recognizing the victim as an active stakeholder rather than a peripheral participant. Through such reforms, Iranian criminal procedure could move toward a more coherent model of integrated, participatory, and restorative justice capable of reconciling public interests, victims' rights, offender accountability, and the broader legitimacy of the criminal justice system.

References

Ardabili, M. A. (2021). *General criminal law* (31st ed., Vol. 1). Mizan Publications.

Ashouri, M. (2019). *Criminal procedure* (27th ed., Vol. 1). Mizan Publications.

Ashouri, M. (2020). *Criminal justice and criminal policy: Collected articles* (13th ed.). SAMT.

Bagherinejad, Z. (2015). *Principles of criminal procedure* (1st ed.). Khorsandi Publications.

Delmas-Marty, M. (2008). *The major systems of criminal policy* (1st ed.). Mizan Publications.

Dibanejad, M., & Shayesteh, Y. (2023). *The Code of Criminal Procedure in the current legal order* (1st ed.). Majd Publications.

Goldouzian, I. (2018). *Essentials of general criminal law* (23rd ed.). Mizan Publications.

Karimi, S. (2023). *Evidence in criminal matters* (13th ed.). Majd Publications.

Khaleghi, A. (2021). *Criminal procedure* (21st ed., Vol. 1). Shahr-e Danesh Publications.

Khaleghi, A. (2024). *Criminal procedure* (50th ed., Vol. 2). Shahr-e Danesh Publications.

Mirmohammad Sadeghi, H. (2017). *Specific criminal law: Offenses against the public interests of the state* (21st ed., Vol. 2). Mizan Publications.

Najafi Abrandabadi, A. H. (2020). From classical criminal justice to restorative justice. *Theology and Law*, *3*(9-10), 3-38.

Niazpour, A. H. (2024). *The consensualization of criminal procedure* (3rd ed.). Mizan Publications.

Nourbaha, R. (2021). *Foundations of general criminal law* (31st ed.). Ganj-e Danesh Publications.

Rahmdel, M. (2018). Legal and procedural formalities and the consequences of non-compliance in criminal matters. *Criminal law doctrines*, *15*(15), 158-187.

Rezaei, H. (2021). The theory of punishment in Islamic criminal law. *Justice Law Journal*, *62*(23), 189-206.

Saghian, M. M. (2019). The defendant's defense rights in alternatives to criminal prosecution. *Criminal law doctrines*, *16*(17), 95-105.

Shams Natari, M. E. (2022). *The Islamic Penal Code in the current legal order* (14th ed., Vol. 1). Mizan Legal Foundation.

Tahmasebi, J. (2023). *Criminal procedure* (3rd ed., Vol. 2). Mizan Publications.

Zeinali, A. H., & Moghaddasi, M. B. (2013). A comparative approach to the role and position of the victim in criminal proceedings. *Criminal law doctrines*, *10*(5), 181-210.

Zeraat, A. (2019). *Criminal procedure* (2nd ed., Vol. 1). Mizan Legal Foundation.